

بررسی و نقد روش‌های مواجهه با تعارضات اخلاقی با تأکید بر آراء فیلسوفان اخلاق معاصر غرب^۱

محسن بهرامی*

چکیده

تنگناهای اخلاقی صورتی خاص از تعارضات اخلاقی‌اند که در آنها، ارتکاب تخلف اخلاقی گریزناپذیر می‌نماید. در دهه‌های اخیر، فیلسوفان اخلاق در مواجهه با این‌گونه تعارضات، به شیوه‌هایی متوسل شده‌اند که برخی به رفع و برخی به حل تعارض می‌انجامد. رفع تعارض، برای انکار واقعی بودن دوره و حل آن با پذیرش واقعی بودن آن و بر فرض سنجش‌پذیری و متساوی‌الاطراف نبودن آنها مبتنی است. در این مقاله با رهیافت تحلیلی - منطقی، به بررسی و نقد ساختار و لوازم منطقی این شیوه‌ها پرداخته‌ایم. انکار انحصار تقسیم به دو گزینه و مواجهه فعال و خلاق برای جستجوی گزینه‌های دیگر، اصلاح و بازنگری در تشخیص وظایف، تصرف در تکالیف متعارض (مصالحه و تلافی)، تعلیق تکالیف به انتظار تغییر شرایط، جانب‌داری از یک طرف و جمع میان تکالیف، روش‌های پیشنهادی برای مدیریت و رفع تعارضات ظاهری است. ترتیب یک نظام سلسله‌مراتبی از تکالیف و ارزش‌های اخلاقی یا طبقه‌بندی میان آنها، استثناء کردن، تفکیک میان تکالیف واقعی و ظاهری، ترکیب دو روی‌آورد وظیفه‌شناسانه و غایت‌انگارانه، روش‌هایی‌اند که برای حل تعارضات واقعی پیشنهاد شده‌اند.

واژگان کلیدی

تعارض اخلاقی، دوره اخلاقی، تکلیف، الزام، ارزش و سنجش‌پذیری.

۱. این مقاله مقتبس از رساله دکتری اینجانب، زیر نظر اساتید محترم: دکتر احد فرامرز قراملکی و دکتر محمدرضا رضوان طلب است.

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشکده فنی و مهندسی گلپایگان. (نویسنده مسئول)
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۲۹
mobahrami@ut.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۷/۳۰

مقدمه

در قلمرو درونی اخلاق و به تعبیری در اخلاق هنجاری، دوره‌ها یا تنگناهای اخلاقی^۱ صورتی خاص از تعارضات اخلاقی‌اند^۲ که عامل، به لحاظ محدودیت انتخاب، خود را ناگزیر از ارتکاب خلاف اخلاق می‌بیند.^۳ بیرون از قلمروی اخلاق هنجاری نیز، بین تعهدات اخلاقی عامل و سایر منابع ارزش‌آفرین، مانند: قانون، عرف، مکاتب اخلاقی دیگر و ... امکان تعارض وجود دارد.

در مقاله‌ای دیگر،^۴ توضیح داده‌ایم که واقعی و غیرقابل حل بودن یک دوراهه اخلاقی مشروط به آن است که اولاً؛ «بایدها» یا «تکالیف» قابل تحویل به «دلایل» یا «ارزش‌ها»، نباشند. ثانیاً؛ با فرض امکان تحویل بایدها به دلایل و ارزش‌ها، این دلایل سنجش‌ناپذیر و غیرقابل قیاس باشند. ثالثاً؛ در صورت سنجش‌پذیر بودن، دلایل هر دو تکلیف کاملاً متعادل و متکافی باشد. به نحوی که هیچ‌کدام بر دیگری نچربد و تخلف اخلاقی گریزناپذیر باشد. بنابراین، چنان‌چه تکالیف به ارزش‌های سنجش‌پذیر غیرهم‌سنگ تحویل شود، امکان گریز از تخلف اخلاقی و حل تعارض وجود دارد.

یافتن راهی برای خلاصی از این لازمه به‌ظاهر گریزناپذیر، مشکل بزرگ و مناقشه‌برانگیز فیلسوفان و متفکران عرصه اخلاق بوده است. زیرا، واقعی دانستن این تنگناها یا دوراهه‌های اخلاقی نشانه اخباری نبودن مفاد گزاره‌های اخلاقی و اعتراف به ناسازگاری و تناقض درونی یک سیستم اخلاقی است و اعتقاد به اطلاق و کلیت احکام اخلاقی را به چالش می‌کشد! (راینسون، ۱۳۷۸: ۸۷) از این‌رو شناخت‌گرایان، مطلق‌گرایان، وظیفه‌گرایان قاعده‌نگر و حامیان نظریه فطرت، برای این‌که خود را ملزم به تغییر یا اصلاح این مبانی معرفتی ندانند، با انکار امکان وقوع این‌گونه تعارضات، با دو روی آورد با این مسئله مواجه شده‌اند:

- اصلاح شیوه زندگی و مدیریت تعارض؛

- ظاهری خواندن تعارضات و ارائه روش‌هایی برای رفع تعارض؛

بر پایه روی آورد نخست، عامل اصلی پیدایش این تعارضات، نحوه زندگی آدمیان و نافرمانی از موازین اخلاقی است و با داشتن یک نظام دقیق و سنجیده اخلاقی نیز، امکان بروز تعارض منتفی نیست و این تعارضات اخلاقی، بیش از آن‌که «دلیلی» باشند، «علی‌اند». از این‌رو، در این‌گونه موارد بیش از آن‌که دنبال اصلاح مبانی یا ارائه راه‌حل باشیم، باید به پیشگیری، مدیریت و از بین بردن علل بروز آن بیندیشیم. تنها در

1. Moral dilemma.

2. Moral conflict.

۳. برای آگاهی از تاریخچه طرح مسئله و مناقشاتی که درباره تعاریف تعارضات اخلاقی و گونه‌های مختلف آن صورت گرفته است، به مقاله اینجانب که با همکاری جناب آقای دکتر احد فرامرزی قراملکی، با عنوان: «تحلیل مفهومی تعارضات اخلاقی» در *مجله اخلاق و تاریخ پزشکی*، دوره ۵، شماره ۲ چاپ شده است، مراجعه فرمایید.

۴. بهرامی، ۱۳۹۳.

جهانی مانند عالم فرشتگان، که همه موازین اخلاقی رعایت می‌شود، هیچ تعارضی رخ نمی‌دهد. در روی آورد دیگر، اخلاق‌پژوهان غربی، بدون این که تمایز و تفکیکی بین تعارضات درونی و بیرونی قائل شوند، همه آن تعارضات را «ظاهری»^۱ دانسته و به رفع آن توجه نموده‌اند. در این مقاله، با تفکیک تعارضاتی که در قلمروی درونی و بیرونی یک سیستم اخلاقی رخ می‌دهد، به بررسی و نقد شیوه‌های رفع و حل تعارض پرداخته و نشان داده‌ایم برخی از روش‌های ارائه شده برای حل تعارض، گرچه تخلف اخلاقی را موّجه ساخته یا از میزان و درجه قبح آن می‌کاهد، ولی از سوی دیگر، شاهد و مؤید ناسازگاری برخی اصول موضوعه آن مکاتب و رخنه‌های درونی نظام‌های اخلاقی است. یادآور می‌شود، تعارضات اخلاقی، مسئله همه مکاتب اخلاقی نیست. از این‌رو، ناشناخت‌گرایان معتقدند برای رفع تعارضات اخلاقی (ماهوی) نباید دنبال روش‌های واقع‌گرایانه و عقلانی بود. بلکه از روش‌های غیرعقلانی مثل: اغواء، تهدید و نهایتاً به سود اعتقادمان از زور استفاده کرد. (مک ناتن، ۱۳۸۳: ۱۸)

شیوه‌های مواجهه با تعارضات برون سیستمی

همان‌طور که می‌دانیم، برخی تعارضات بین ارزش‌ها و الزامات اخلاقی با موازین قانونی، عرفی یا تشخیص عقل و عاطفه رخ می‌دهد. در این‌گونه موارد چه باید کرد؟ آیا باید جانب یک طرف را گرفت؟ یا امکان مصالحه و توافق وجود دارد؟ براساس چه معیاری و از چه منبعی در این‌گونه موارد داوری می‌شود؟ آیا می‌توان معیاری ثابت برای همه موارد تعارض بین اخلاق و سایر منابع ارزش‌آفرین و الزامات غیراخلاقی یافت؟ این‌ها، پرسش‌های مهمی است که از یک مکتب اخلاقی انتظار می‌رود پاسخ آنها را داده و تکلیف عامل را در این‌گونه موارد روشن نماید. در زیر برخی از ابعاد این مسائل را به اجمال بررسی می‌کنیم. شرح مبسوط آن مجال و مقاله‌ای دیگر می‌طلبید.

یک. تعارض تکالیف اخلاقی و الزامات قانونی

قانون ضابطه‌ای محکم، با ثبات و جامع که برای افراد جامعه منتشر شده است و همه مردم آن را پذیرفته‌اند و خود را ملزم به اجرا و رعایت آن می‌دانند. قوانین الزامات عملی، به‌گونه‌ای خاص هستند و نه فقط پیشنهادات یا درخواست‌هایی برای عمل کردن به شیوه‌ای تعیین شده. این الزامات عملی بیشتر فرمان‌هایی منفی هستند که به ما می‌گویند در موقعیتی خاص چه کارهایی را نباید انجام دهیم. (هوسمر، ۱۹۹۵: ۹۸) در شرایط ایده‌آل، می‌توان قانون را، تبلور باورهای اخلاقی جامعه دانست که به صورت مجموعه‌ای باثبات و جامع، به منظور کنترل رفتار انسان در اجتماع تدوین شده است. (هوسمر، ۱۳۷۷: ۱۰۱)

1. Apparent moral dilemma.

مسئله اصلی در اینجا این است که، پایبندی به الزامات قانونی تا کجا و تا چه حد اخلاقی است؟ «سقراط» و «آنتیگونه»^۱ خود را بر سر دوراهی عمل به تعهدات اخلاقی یا الزامات قانونی می‌دیدند. «آنتیگونه»، عمل به حکم حاکم یا قانونی را که با احساسات و تعهدات اخلاقی او سازگاری نداشت، نپذیرفت. او چنین قانونی را که اجازه دفن برادرش را نمی‌داد، ظالمانه می‌دانست و پایبندی به آن را لازم نمی‌دانست. ولی سقراط ظالمانه بودن یک حکم را مجوز مخالفت با آن نمی‌دانست. او حاضر بود این ظلم را مادامی که تنها در حق خود او یا بستگانش باشد و حتی به مرگ او بینجامد تحمل کند. لذا پیشنهاد گریز از زندان را نپذیرفت. اما این پایبندی، یک قاعده مطلق و همیشگی نیست. او میان تکالیف اخلاقی سلسله مراتبی قائل است و لزوم عمل به قانون را مشروط به عدم مخالفت آن با تعهدات اخلاقی بنیادین و اصلی‌اش می‌دانست. لذا اگر دولت حاضر می‌شد از زندگی او بگذرد به شرط آن که دیگر همچون گذشته تعلیم ندهد، اطاعت نمی‌کرد. زیرا او از سوی خدا آپولو، برای وظیفه تعلیم برگزیده شده است و تعلیم وی، برای خیر عمومی جامعه ضروری است. می‌بینیم که سقراط این تعارض را نه با مراجعه به یک قاعده اخلاقی دیگر، بلکه با تعیین این که کدام قاعده بر بقیه مقدم است رفع می‌کند. (فراکنا، ۱۳۸۳: ۲۳)

در این گونه موارد، با جانب‌داری^۲ از یک طرف یا اولویت‌بندی^۳ میان تکالیف، تعارض، رفع یا حل می‌گردد. این امر، بستگی به اهمیت موضوع، عظمت آن و میزان مقبولیت قانون در نظر عامل و مکتب اخلاقی او دارد. البته، اتخاذ این شیوه در صورتی است که در تشخیص وظایف اشتباهی صورت نگرفته باشد و مذاکره^۴ و تصرف در تکالیف^۵ برای سازش میان آنها امکان‌پذیر یا به صلاح نباشد. ولی در صورت اشتباه در تشخیص وظایف، باید برداشت خود را از تکالیف اصلاح کرد.^۶ آنتیگونه می‌توانست از «کرتون» بخواهد تا در فرمانش تجدیدنظر کند و اجازه دفن برادرش را از او بگیرد. همان‌طور که سقراط می‌توانست قدری از مواضعش کوتاه بیاید یا پنهان‌کاری نموده تا دادگاه او را ببخشد ولی این کار را با اصول اخلاقی‌اش منافی می‌دانست.

در تحلیل علل بروز چنین تعارضی، چند فرض قابل تأمل است: نخست آن که، قوانینی که با معیارهای اخلاقی ناسازگارند، شکل تبلور یافته باورهای اخلاقی جامعه نباشند. در این صورت، برای رفع

۱. آنتیگونه، قهرمان نمایشنامه‌ای است از تراژدی‌نویس مشهور یونانی، سوفوکل که اولین بار در سال ۴۴۲ قبل از میلاد در آتن به صحنه آمد و تا به امروز این قطعه بارها مورد بحث و نقد قرار گرفته است. از نظر «هگل» فیلسوف آلمانی، برخورد دو اصل: حق فردیت و قدرت دولت، باعث به وجود آمدن این تراژدی می‌شود. او این تراژدی را یکی از مهم‌ترین پدیده‌های هنری بشریت نامیده است.

2. Unilateral Concession or appeasement.
3. Priority.
4. Negotiation.
5. Seizing it by its horns.
6. Abolish.

تعارض، باید برای اصلاح قوانین تلاش کرد و تا آن زمان بر سر مواضع اخلاقی ایستادگی کرد. به بیان دیگر، در نظام نامشروع، رعایت قانون در همه شرایط لازم نیست. فرض دیگر آن است که، برداشت فرد از تکالیف اخلاقی‌اش نادرست باشد که در این صورت، تا زمانی که برداشت غلط اصلاح نشود تعارض باقی است. شق سوم، آن است که، قانون شکل تبلور یافته باورهای اخلاقی جامعه باشد ولی با باورهای اخلاقی فرد در تعارض باشد که در این حالت، بسته به اهمیت موضوع و عوامل دیگر فرد باید تصمیم‌گیری کرد.

دو. تعارض تکالیف اخلاقی با احکام فقهی

طرح مسأله تعارض تکالیف اخلاقی با احکام فقهی در صورتی است که این احکام، در قالب قوانین لازم‌الاجراء در نیامده باشد. از این رو، در جوامعی که احکام شرعی به صورت قانون لازم‌الاجراء درآمده باشد، مسئله به تعارض اخلاق و قانون برمی‌گردد. این نوع از تعارض در فرضی است که، برخلاف نظر مشهور، رابطه اخلاق و دین، ارگانیک و جزء و کل نباشد و اخلاق را بخشی از قلمرو دین ندانیم.^۱ زیرا، در این صورت، تعارض اخلاق با فقه به منزله تعارض بخشی از دین با سایر بخش‌های آن و ناسازگاری درونی یک مکتب و آیین است. ولی در صورتی که اخلاق و فقه رابطه ارگانیک داشته باشند و آن دو را اجزای یک منظومه دینی بدانیم، فقه عهده‌دار تنظیم روابط مشهود و خارجی انسان است و اخلاق به اوصاف نفسانی و درونی او توجه دارد. در این فرض رفتار می‌تواند، تجلی و ظهور اخلاق و تابع آن باشد. به بیان دیگر، فقه را ظاهر اخلاق و اخلاق را باطن فقه دانست. (طباطبایی، ۱۳۶۲: ۱۲ / ۲۶ - ۲۵)

در فرضی که رابطه اخلاق و دین تباین باشد، روش واحدی برای حل تعارض نمی‌توان ارائه کرد. در مواجهه با چنین وضعیتی، همانند تعارض تکالیف اخلاقی با الزامات قانونی، جانب یک طرف گرفته می‌شود.

روشن است که تعارض تکالیف اخلاقی با احکام شرعی، تنها برای نظام‌های اخلاقی عقل‌مدار یک مسأله جدی است. زیرا، قائلین به نظریه امر و نهی الهی، احکام شرعی را بی‌نیاز یا فراتر از ارزیابی عقلی می‌دانند. پیروان نظریه حسن و قبح عقلی، در مواجهه با این تعارض، به دو شیوه برخورد کرده‌اند؛ برخی، به تأویل و توجیه احکام شرعی پرداختند و برخی دیگر، عقل خود را متهم به نادانی یا ناتوانی نموده و فرمان شرع را تعبداً پذیرفته‌اند. این، همان نقطه‌ای است که حامیان نظریه امر و نهی الهی و اشاعره به آن رسیدند.

۱. برای آشنایی با انواع رابطه دین و اخلاق: تباین، اتحاد و تعامل ر.ک: مصباح، ۱۳۸۲: ۱۷۴.

تعارض و ناسازگاری تعبد با تعقل، مسئله سابقه‌دار در میان مسیحیان و مسلمین است. اهل حدیث و حنابله، اساساً مخالف دخالت عقل در مسائل ایمانی و کشف احکام و معارف الهی‌اند و آن را حرام می‌دانند. در میان مسیحیان نیز این گرایشی غالب است. زیرا، اصول اساسی این آیین مثل «تثلیث» غیرعقلانی است. از این‌رو، در نظر ایمان‌گرایان افراطی، مانند: کی یرکگارد و پاسکال، ایمان دینی اصیل هنگامی ظاهر می‌شود که عقل به پایان راه خود رسیده باشد و اگر کسی در محدوده اخلاق بماند، نمی‌تواند به مرحله ایمان گذر کند. بنابراین، اگر ابراهیم علیه السلام از حکم اخلاق و عقل، مبنی بر عدم جواز قتل فرزند، پیروی می‌کرد، هیچ‌گاه توانایی ورود به عرصه ایمان را نداشت. (مصباح، ۱۳۸۲: ۱۷۳)

شیوه‌های مدیریت و رفع تعارضات اخلاقی

بنابر آنچه گفته شد، تعارض واقعی وضعیتی است که در آن، عامل خود را مواجه با دو تکلیف اخلاقی غیرقابل جمع یا دو گزینه غیر اخلاقی اجتناب‌ناپذیر می‌بیند که در هر صورت، ناگزیر از تخلف اخلاقی است. مخالفان، مدعی‌اند؛ آنچه به نام تعارض واقعی معرفی شده است، ظاهری و پنداری است و هیچ‌گاه حق انتخاب عامل، به دو گزینه محدود نمی‌شود تا امکان رفع آنها و در نتیجه، گریز از تخلف اخلاقی وجود نداشته باشد. لذا، روش‌هایی را برای خروج از وضعیت تعارض و انکار دوراهه ارائه کرده‌اند. اغلب این روش‌ها که در دفاع از یک نظام اخلاقی ارائه شده، الهام‌گرفته از دستاوردهای علم منطق است.

در منطق، گونه‌ای از قیاس مطرح می‌شود که به نام ذوالقرنین یا ذوالوجهین معروف است و از اقسام قیاس مرکب یا بهتر بگوییم یک نوع قیاس مضاعف است که از دو قیاس تشکیل شده و هر دو عیناً به یک نتیجه می‌انجامد. (خوانساری، ۱۳۸۱: ۳۴۵). مانند: گفته طارق سردار سپاه اسلام در هنگام حمله به اسپانیا: «ایها الناس! این المفرف؟ البحر من ورائکم والعدو أمامکم، فلیس واللّه آلا الصدق والصبر». (شهبابی، ۱۳۶۴: ۳۳۳)

مواجهه با قیاس ذووجهین، به یکی از شیوه‌های زیر ممکن است:

- انکار انحصار تقسیم به دو قسم و مواجهه فعال و خلاق برای جستجوی راه‌حل‌های دیگر؛ (فرامرز

قراملکی، ۱۳۸۳: ۲۳۵ به بعد)

- انکار صدق یکی از طرفین دعوی؛

- تصرف در تکالیف متعارض؛

- معارضه به وسیله قیاس ذوالحدین دیگر.

حکایت زیر نمونه‌ای از کاربرد شیوه اخیر است: آورده‌اند شخصی یونانی، پیش یکی از مشاهیر خطبای یونان، فن خطابه می‌آموخت، چون کامل شد به استاد خویش گفت: «می‌خواهم در خصوص حق

تعلیم با تو مناظره کنم، پس چنان چه ثابت کنم که تو حقی بر من نداری یا از عهده این کار بر نیایم، در هر دو صورت حقی برای تو نخواهد بود! زیرا در صورت اول، به دلیل ثابت‌شده و در صورت دوم، به موجب این که معلوم می‌شود من در خطابه کامل نشده‌ام که مغلوب تو شدم و حقوق برای اكمال من بوده است.» استاد گفت: «من نیز با تو در این موضوع مناظره می‌کنم و خواه غالب شوم و خواه مغلوب، حقوق خویش را می‌گیرم! زیرا در صورت اول، دلیل بر حق خویش اقامه کرده‌ام و در صورت دوم، چنین شاگرد کاملی تربیت کرده‌ام که بر خودم هم غلبه کرده است!» (شهابی، ۱۳۶۴: ۳۳۴).

آنچه در زیر می‌آوریم فهرستی از روش‌های مواجهه با تعارضات اخلاقی ظاهری و راه‌های گریز از تخلف اخلاقی، به‌زعم مخالفان واقعی بودن آنها، بر پایه سه شیوه نخست است:

۱. اصلاح برداشت خود از وظایف^۱

یکی دیگر از مهم‌ترین عوامل پندار دوراهه بودن تکلیف، اخذ وسیله، به جای هدف و اشتباه در تشخیص آنهاست. به‌عنوان مثال: جین، دانشجوی سارتر می‌پندارد که مکلف به اقامت در فرانسه یا هجرت به انگلیس است، در حالی که چنین نیست. تکلیف واقعی او، حمایت از مادرش و کمک به ارتش آزادی‌بخش فرانسه است. اقامت در فرانسه یا هجرت به انگلیس، وسایل تحقق این اهداف‌اند. وسایل قابل‌تغییرند، آنچه ثابت و غیرقابل‌تغییر است، اهداف است.

تعارض آنتی‌گونه نیز ناشی از اشتباه در تشخیص وظایف است. در نگاه اول، چنین به‌نظر می‌رسد که او بر سر دو راهی عمل به تکلیف اخلاقی یا قانونی قرار گرفته است. او باید به پیروی از قانون خدایان جسد برادرش «پلی نسیس» را دفن کند (تکلیف اخلاقی) یا این که از دستور پادشاه و قانون جاری تبعیت نموده و از دفن او اجتناب کند. (تکلیف قانونی) حال آن‌که چنین نیست. وظایف اخلاقی او تنها تبعیت از قانون خدایان و قانون جاری، نه دفن جسد برادر یا خوداری از آن است. لذا ممکن است بتوان راهی برای انجام این دو وظیفه یافت. این تعارض از طریق مصالحه و تلافی قابل حل نیست، ولی ممکن است راه دیگری برای رفع این مشکل وجود داشته باشد. او نمی‌تواند قانون خدایان را لغو یا تغییر دهد ولی می‌تواند از پادشاه (کرتون) خواهش کند که فرمانش، مبنی بر عدم جواز دفن «پلی نسیس» را لغو نماید. در این صورت، مسئله «حل» نشده، بلکه «رفع» شده است. (Day 1992: 404)

۲. انکار انحصار گزینه‌ها به دو راه^۲

یکی از عوامل پندار انحصار انتخاب به دو گزینه، تقسیم دوبخشی به وسیله «یا» و دو ارزشی بودن

1. Abolish.
2. Slipping between its horns.

(خوب و بد) بسیاری از نظام‌های اخلاقی است. عامل دیگر، معنای دو واژه (Dilemma) و (Alternative) است. زیرا پیشوند «di» در زبان یونانی به معنای «دو، دوگانه و دو برابر» است و (Alter) در زبان لاتین به معنای یکی از دو تاست. ولی امروزه این معانی توسعه پیدا کرده است و هنگامی که گفته می‌شود کسی در یک تنگنا گیر افتاده است به معنای آن است که او محدودیت انتخاب دارد. (Ibid)

از آنجا که مشکل‌آفرینی تنگناهای اخلاقی بر این فرض استوار است که عامل در وضعیتی قرار گرفته که، تنها دو گزینه منحصر به فرد دارد که انتخاب هریک، مستلزم ترک دیگری و تخلف اخلاقی است، اگر بتوان نادرستی این انحصار را نشان داد، به معنای خروج از بن‌بست و تنگنا است.

با تأمل و دقت معلوم می‌شود که در برخی موارد، این تصور که عامل، تنها دو گزینه برای انتخاب دارد، نادرست است. به‌عنوان مثال؛ مشکل و دوره‌ها دانشجوی سارتر (جین) از آنجا ناشی می‌شود که او می‌پندارد، نمی‌تواند هم در فرانسه بماند و از مادرش پرستاری کند و هم به انگلیس برود تا به ارتش آزادی‌بخش بپیوندد. حال آن‌که، این اعتقاد نادرست است. زیرا با تأمل بیشتر معلوم می‌شود؛ او دست‌کم چهار گزینه در پیش رو دارد:

۱. در فرانسه بماند و از مادرش پرستاری نماید؛

۲. به انگلیس برود و به ارتش آزادی‌بخش بپیوندد؛

۳. در فرانسه بماند و وقتش را بین پرستاری از مادرش و کمک به مقاومت تقسیم کند؛

۴. به انگلیس برود و به ارتش آزادی‌بخش بپیوندد و برای پرستاری از مادرش پرستار بگیرد (Ibid).

انتخاب هریک از دو گزینه اول و دوم، مستلزم ترک دیگری و تخلف اخلاقی است ولی انتخاب دو گزینه بعدی چنین لازمه‌ای را به‌دنبال ندارد و عامل، به‌نحوی بین دو تکلیف خود جمع کرده است.

سه. جستجو از گزینه‌های دیگر

چنانچه معلوم شود، محدودیت انتخاب عامل، به دو گزینه، پنداری نادرست است، یکی از روش‌های کارآمد و مؤثر برای خروج از وضعیت به ظاهر تعارض‌آمیز، مواجهه فعال و خلاق برای آشتی دادن وظایف در نگاه اول یا جستجو از راه‌های دیگر است. در این روش، با گذر از بن‌بست موهوم «یا» باید، راه‌های سومی را کشف یا خلق کرد.^۱ این روش یک فرایند چند مرحله‌ای است که در آن خلاقیت و ابتکار نقش مهمی ایفا می‌کند:

تحلیل دقیق اطراف موضوع و بررسی همه روش‌ها و گزینه‌های محتمل دیگر برای انجام تکالیف.

۱. برای ملاحظه نمونه‌ای از کاربرد این شیوه، ر.ک: احدفرامرزی قراملکی، ۱۳۸۳: ۳۰۰.

انجام این مرحله به تخیل^۱ و ابتکار^۲ نیاز دارد.

حذف گزینه‌هایی که عملی نیستند. این مرحله نیاز به آگاهی^۳ و اشراف بر مجموعه عوامل دخیل دارد. سنجش، توزین و ممیزی اخلاقی برای انتخاب کم‌هزینه‌ترین، مؤثرترین و کارآمدترین راه‌حل مسئله. در این مرحله در حال قضاوت^۴ هستیم. (Day 1992: 404) و (قراملکی، ۱۳۸۳: ۳۱۵)

چهار. تصرف در تکالیف اخلاقی^۵

همان‌طور که در منطق آمده است، یکی از راه‌های مواجهه با قیاس ذوالقرنین، نشان دادن نادرستی یکی از دو شق متعارض یا شکستن یکی از شاخ‌های آن است. با الهام از این روش می‌توان از ارتکاب تخلف اخلاقی رهایی یافت. زیرا، تخلف اخلاقی در صورتی گریزناپذیر است که گزینه‌های عامل منحصر به دو گزینه ثابت و تغییرناپذیر باشد و امکان انجام هر دو تکلیف به‌هیچ‌وجه نباشد. ولی اگر بتوان با مختصر تصرفی در تکالیف، به‌نحوی هر دو تکلیف را انجام داد، تخلف اخلاقی رخ نمی‌دهد. این امر به دو صورت ممکن است: مصالحه یا تراضی^۶ و تلافی یا جبران^۷.

در روش نخست، عامل می‌کوشد به‌نحوی با هر دو تکلیف کنار آمده و شیوه دیگری برای انجام وظایفش بیابد. در مثال دانشجوی سارتر، جین می‌تواند در فرانسه بماند و از مادرش مراقبت نماید و اوقاتش را برای خدمت به مادرش و کمک به ارتش در پشت جبهه تقسیم نماید. بدین ترتیب او هر دو وظیفه‌اش را با قدری تغییر در برنامه انجام می‌دهد. (Day 1992: 404)

در روش دوم، عامل، یکی از تکالیف را عیناً انجام می‌دهد و برای انجام تکلیف دیگرش، از روش‌های جبرانی و جایگزین کمک می‌گیرد. جین می‌تواند به انگلیس برود و به ارتش بپیوندد و برای کمک و نگهداری از مادرش، پرستار بگیرد. (Ibid) البته، در صورت امکان کاربرد هر دو روش، مصالحه بر جبران ترجیح دارد. (Ibid)

پنج. تعلیق تکالیف^۸

تعارضات اخلاقی، انواع و گونه‌های متفاوتی دارند. برخی از آنها، محصول و نتیجه عملکرد خود یا عوامل

1. Imagination.
2. Invention.
3. Knowledge.
4. Judgment.
5. Seizing it by its horns.
6. Compromise.
7. Compensation.
8. The Reprieve.

محیطی هستند و با تغییر شرایط و علل وقوعشان مرتفع می‌شوند. عامل می‌تواند منتظر به هم خوردن اوضاع و تغییر شرایط باشد. به‌عنوان مثال: دانشجوی سارتر ممکن است ناباورانه و غیرواقعی‌بینانه، منتظر ترک کشورش توسط ارتش اشغالگر انگلیس بماند. در این صورت، او دیگر وظیفه پیوستن به ارتش آزادی‌بخش فرانسه را ندارد و کمک به مادرش، مستلزم ترک وظیفه ملی و میهنی‌اش نخواهد بود. بدین ترتیب، یکی از شاخ‌های ذوالقرنین شکسته شده است. (Ibid: 402)

تفاوت این شیوه با شیوه پیشین، این است که، در این روش عامل، منفعلانه انجام تکالیف را معلق می‌نهد و منتظر تغییر شرایط می‌ماند و در این مدت او به برخی از تکالیفش عمل نمی‌کند که خود می‌تواند تخلف اخلاقی محسوب شود. در حالی که در شیوه پیشین، عامل، فعالانه می‌کوشد تا اوضاع و احوال را تغییر داده و شرایط را به‌گونه‌ای مدیریت کند که ریشه تعارض خشکانده شود.

شش. جانب‌داری از یک طرف

یکی دیگر از روش‌های رفع دوراها، جانب‌داری و خشنود کردن یکی از طرفین است که بستگی به بزرگی و اهمیت اطراف تعارض در نظر عامل دارد. در مورد جین، طرفین متقابل که او باید بین آن دو انتخاب کند: مادرش و ژنرال دوگل است و در مورد آنتیگونه، اطراف رقیب: پادشاه کرئون و خدایان است.

ترازی و تلافی ابزارهایی بودند که گزینش و انتخاب آنها برای رفع تعارض، بستگی به بزرگی و اهمیت اطراف تعارض در نظر عامل داشت. روش دیگر برای رفع تعارض جانب‌داری از یک طرف و کنار آمدن^۱ با اوست. این در صورتی است که یک طرف در نظر عامل بر طرف دیگر تفوق^۲ و سلطه داشته باشد و انجام وظیفه نسبت به او بر دیگری ترجیح داشته باشد. جین می‌تواند در فرانسه بماند و از مادرش مراقبت نماید و او را خشنود کند یا به ارتش آزادی‌بخش ملحق شود و ژنرال دوگل را خشنود کند. در این صورت او یکی از طرفین را ترجیح داده است. (Ibid: 404)

این روش، بیشتر در مورد تعارض‌های ماهوی کاربرد دارد. زیرا در آنجا نمی‌توان بر سر اهداف مصالحه کرد و کوتاه آمد. سقراط، آنتیگونه و خواهرش ایسمنه به همین شیوه با تعارض تکالیف اخلاقی و قانونی خود مواجه شدند. آنتیگونه جانب تکلیف اخلاقی را گرفت و خواهرش بالعکس. سقراط نیز ترجیح قانون را تا آنجایی پذیرفت که اصل معلم و منتخب بودن او از جانب خدایان را زیر سؤال نبرد.

1. Unilateral Concession or appeasement.
2. Domination.

هفت. جمع و ائتلاف^۱ تکالیف

در روش‌های سه‌گانه پیش‌گفته، یعنی: مصالحه، تلافی و جانب‌داری از یک‌طرف، کوتاه آمدن یا نادیده گرفتن چیزی لازم بود. به همین جهت، آن روش‌ها، مطلوب هیچ‌یک از طرفین درگیر نیست. راه دیگری که توسط خانم «ماری فولت» برای رفع برخی از «تعارض‌های میان‌فردی» پیشنهاد شده، مستلزم این نقیصه نیست. براساس این روش پیشنهادی، می‌توان میان طرفین تعارض با قدری هوشیاری و تأمل جمع کرد. برای روشن شدن این روش، فرض بگیرید، در آزمایشگاه نشسته‌اید، همکار شما می‌خواهد که پنجره باز باشد و شما می‌خواهید که بسته باشد. مطابق روش پیشنهادی پیشین، می‌توان مصالحه کرد و پنجره را نیمه باز گذاشت. اما بر اساس روش جدید، پنجره این اتاق را می‌بندیم و پنجره اتاق دیگر را که از طریق راهرو به هم متصلند می‌گشاییم. در این صورت هیچ‌یک از طرفین از خواسته خود دست‌نکشیده و هر دو به خواسته خود می‌رسند. زیرا آنچه شما می‌خواهید جریان یافتن هواست، نه خصوص باز بودن این پنجره، و آنچه همکاران می‌خواهد بسته بودن پنجره‌ای است که باد مستقیم از طریق آن می‌وزد، نه بسته بودن همه پنجره‌ها. (Follet 1941: 31)

اما این روش همیشه کارساز نیست. زیرا، در برخی موارد، امکان و قابلیت توزیع وجود ندارد. اگر دو نفر خواستگار یک دختر، پست یا منصبی باشند، نمی‌توان هر دو را خشنود و راضی کرد. رضایت یک‌طرف، مستلزم ناراحتی طرف دیگر است.

شیوه‌های حل تعارضات اخلاقی

پیش از این اشاره کردیم که در فرضی که تکالیف اخلاقی به ارزش‌های سنجش‌ناپذیر تحویل شوند، اصل و شیوه واحدی برای داوری و ترجیح یکی از گزینه‌ها وجود ندارد. (سروش، ۱۳۸۴: ۴۳). چنانچه این تکالیف «قیاس‌پذیر» و «متساوی‌الاطراف» باشند، نشانه ناسازگاری اصول موضوعه آن مکتب اخلاقی دانسته شده و چاره‌ای جز تغییر یا اصلاح اصول موضوعه آن مکتب اخلاقی نیست. اما در فرضی که تکالیف اخلاقی قابل ارجاع به ارزش‌های غیرهم‌سنگ باشند، امکان ترجیح یک‌طرف، گریز تخلف اخلاقی و «حل» تعارض وجود دارد. در زیر روش‌های پیشنهادی برای حل این دسته از تعارضات را بررسی و نقد می‌کنیم:

یک. اولویت‌بندی ارزش‌ها و تکالیف اخلاقی

عمده‌ترین عامل بروز تعارض این است که، ما بیش از یک اصل یا قاعده اخلاقی داریم. در صورت

1. Integration.

سنجش‌پذیر دانستن ارزش‌های اخلاقی یکی از روشن‌ترین راه‌حل‌ها، ترتیب نظامی از سلسله مراتب^۱ ارزش‌هاست. در این شیوه اصلی که در فهرست اولویت‌ها، بالاتر قرار دارد همیشه بر اصل پایین‌تر مقدم خواهد بود. بر این اساس، در تعارض میان دو ارزش، یعنی: دو امر مطلوب و «خوب»، آن که خوب‌تر است ترجیح دارد و به هنگام تعارض دو امر نامطلوب و «بد»، گزینش «بد» نسبت به بدتر ترجیح می‌یابد. گویی، آنچه بد بود در این وضعیت خوب است. این خود شاهدهی بر نسبی بودن احکام اخلاقی است.

راست‌گویی و امانت‌داری «خوب» است ولی گاهی، رعایت اصل راست‌گویی و امانت‌داری مستلزم به خطر افتادن جان دیگران است. در این فرض، از نظر «سقراط»، حفظ جان دیگران نسبت به امانت‌داری اولویت^۲ دارد و دروغ‌گویی جایز است.

در نظام اخلاقی افلاطون، به موردی برمی‌خوریم که نشانگر تعارض میان دو کار «بد» است و آن وضعیتی است که عامل بر سر دوراهی ستم کردن یا ستم کشیدن قرار می‌گیرد که هر دو «بد» است، تکلیف چیست و کدام‌یک ترجیح دارد؟ افلاطون معتقد است باید ستم کشیدن را انتخاب کرد. زیرا، در ستم کشیدن، بدن زیان می‌بیند و در ستم کردن، روح در معرض زیان است و چون زیان روح بالاتر و مهم‌تر از زیان جسمی است، باید زیان جسمی را پذیرفت تا روح زیان نبیند». (امید، ۱۳۸۸: ۳۶)

مصدق وضعیتی را که افلاطون ذکر کرده است، در داستان قربانی کردن فرزندان آدم می‌توان دید. قربانی‌های قبول شد و قربانی‌های قابل پذیرفته نشد. قابیل از روی حسادت تصمیم بر قتل برادرش گرفت. «وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِإِذْنِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.» (مائده / ۲۸ - ۲۷) در اینجا، هابیل خود را بر سر یک دو راهی واقعی می‌بیند: کشتن برادر یا کشته شدن توسط او. هابیل ستم نکردن و کشته شدن را موجب سعادت خود می‌داند و ترجیح می‌دهد برادرش با قتل او بدبخت شده و خودش سعادت‌مند شود و منظور او از جمله «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» (مائده / ۲۹)، همین معنی است و اراده و تصمیم را کنایه از اختیار یکی از آن دو فرض گرفته. (طباطبایی، بی‌تا: ۱۰ / ۱۵۲)

دو. طبقه‌بندی ارزش‌ها و تکالیف اخلاقی

با فرض تکرر ارزش‌های اخلاقی، راه‌حل دیگر برای تعارضات اخلاقی که کانت و دیگران هم از آن طرفداری کرده‌اند، این است که اصول و ارزش‌های اخلاقی را در دو سطح طبقه‌بندی کنیم: اصولی که

1. Hierarchically.
2. Priority.

می‌توانند اصول دیگر را ساقط کنند و همیشه بر آنها حاکمند و اصولی که چنین نیستند. اصول اولیه، کلی و مطلقند و همیشه باید رعایت شوند. مثل ارزش و کرامت ذاتی انسان که بر اساس آن گرفتن جان انسان بی‌گناه ممنوع است. تقسیم ارزش‌ها به خادم و مخدوم، گونه‌ای از این نوع طبقه‌بندی است. (سروش، ۱۳۸۴: ۴۱) چنین نظام‌هایی می‌توانند قبول کنند که بیش از یک اصل مطلق وجود دارد، به شرط آن که تعارض دو اصل مطلق ممکن نباشد. امکان رعایت این شرط محل تردید است. به هر حال چنین نظام‌هایی امکان تعارض اصول اخلاقی درجه دوم و غیرمطلق را می‌پذیرند. و برای مقابله با این نوع تعارضات، به توضیح بیشتری نیاز دارند که نظامشان را تکمیل کند. (مک ناوتن، ۱۳۸۳: ۲۷۷)

مشکلات اولویت‌بندی و طبقه‌بندی ارزش‌های و تکالیف اخلاقی

پیش از این گفته شد که یکی از روش‌های معمول و مشترک برای حل تعارضات اخلاقی، ترتیب نظامی از سلسله مراتب ارزش‌ها و تکالیف است. در این شیوه، اصلی که در سلسله مراتب اولویت‌ها بالاتر قرار می‌گیرد، همیشه بر اصل پایین‌تر مقدم خواهد بود. اما این شیوه با دو مشکل نمایان مواجه است:

نخست آن‌که؛ ترتیب چنین نظامی از ارزش‌ها و تکالیف معتبر و باور کردنی نیست. در مثال «افلاطون» حفظ جان دیگران بر امانت‌داری ترجیح داشت. اما آیا می‌توان ادعا کرد همیشه و در همه موارد، پیشگیری از خطر، بر امانت‌داری اولی است؟ می‌توان مواردی را در نظر گرفت که زیان محتمل کوچک و کم اهمیت باشد، اما وعده داده شده بسیار مهم باشد. (McConnell, 2006: 3) این سؤال که کدام یک از دو اصل مهم‌تر از دیگری است، پاسخ کلی ندارد. این فرض که همه چیز به شرایط خاص بستگی دارد بسیار معقول‌تر است. (مک ناوتن، ۱۳۸۳: ۲۷۶)

دوم آن‌که؛ در این شیوه معنای تعارض از بین می‌رود، زیرا در هر صورت اصل فروتر، اصلاً اعمال نمی‌شود و اصل فراتر بر آن غلبه کرده است. به عبارت دیگر تکالیف فروتر به هنگام تعارض با تکالیف فراتر، تکالیف واقعی نیستند. اگر تکالیف فراتری وجود نداشته باشد، تکالیف فروتر، تکالیف است. در هر حال، در صورت امکان ترتیب چنین نظامی، تنها یک تکالیف وجود دارد و آن، تکالیف فراتر است. بنابراین هیچ‌گاه تعارض واقعی نمی‌تواند میان اصول اتفاق بیفتد. (همان)

وحدت‌گرایان نیز که همه‌ی اصول اخلاقی را مشتق از یک اصل می‌دانند، علاوه بر مشکلات پیشین، با فرض امکان رتبه‌بندی ارزش‌ها و تحویل آنها به یک ارزش بنیادی، نمی‌توانند، امکان تعارض را به کلی منتفی بدانند. (McConnell, 2006: 3) شاهد آن، مسئله انتخاب سوفیا است.^۱ او باید بین دو

۱. «ویلیام استیرون»، وضعیت «سوفیا» و دو فرزندش را که در کمپ نازی‌ها گرفتارند، به عنوان نمونه‌ای از دوراهی

مصادق از یک ارزش داوری کند نه میان دو ارزش ظاهراً متعارض.

بنابراین بحث اصلی و جدی در این زمینه این است که آیا ارزش‌های اخلاقی که توجیه‌کننده الزامات و تکالیف اخلاقی‌اند قابل مقایسه و درجه‌بندی هستند یا نه؟ در این مقایسه و توزین چه عواملی را باید لحاظ کرد؟ تفاوت روی آورد وظیفه‌گرایانه و نتیجه‌گرایانه کاملاً حائز اهمیت است. با فرض امکان چنین کاری، آیا این کار مطلوبیت نیز دارد؟ یعنی؛ با رتبه‌بندی فضایل و ردایل و تحویل آن‌ها به یک ارزش نهایی، امکان هرگونه تعارض به کلی منتفی می‌شود؟ ما به اختصار به این پرسش‌ها پاسخ دادیم، بررسی بیشتر مجال دیگری می‌طلبد.

سه. استثناء زدن

با فرض تکرار ارزش‌های اخلاقی، راه‌حل دیگر، وجود تعارض را دلیل آن می‌گیرد که اصول اخلاقی ما به اندازه کافی خاص نیستند و به جزئیات بیشتری نیاز دارند؛ همان‌طور که قانون‌های اجتماعی با پیچیده‌تر شدن اوضاع تخصیص می‌خورند و هر ماده‌ای چندین تبصره پیدا می‌کند، قواعد اخلاقی نیز برای پاسخ‌گویی به مواردی هم‌چون تعارض تکالیف باید تخصیص خورده و موارد استثناء مشخص شود. در مثال پیشین، وقتی مأموران گزینش در مورد شناسنامه اخلاقی و سیاسی فردی که ما آن را می‌شناسیم، بپرسند. در اینجا اصل «راست‌گویی» اقتضاء می‌کند همه آنچه را می‌دانیم بگوییم ولی اصل «ستر عیب» برخلاف آن حکم می‌کند. از طرف دیگر اصل خیرخواهی و تقدم مصالح عمومی بر مصالح خصوصی، با اصل نخست یعنی؛ اصل راست‌گویی هماهنگ‌تر است. حال چه باید کرد؟ اگر ما یک فرد وظیفه‌شناس باشیم و نه نتیجه‌گرا و غایت‌اندیش، اصل راست‌گویی را رعایت نموده و اطلاعات لازم را در اختیار مأمور گزینش می‌گذاریم و اصل ستر عیب را تخصیص می‌زنیم. یعنی؛ یک استثناء برای آن قائل می‌شویم. در این صورت اصل ستر عیب من چنین خواهد شد: «ستر عیب خوب است، مگر در جایی که به زیان منافع عمومی تمام شود.» اجازه دهید، همین وضعیت را از منظر دیگر بررسی نماییم. اگر ما بدانیم، یا احتمال دهیم که مأموران گزینش اطلاعات داده شده توسط ما را، به‌نحو جامع و خوب پردازش نمی‌کنند یا از آنها سوءاستفاده می‌کنند، به‌ویژه آن‌که بدانیم یا احتمال زیاد بدهیم که افراد دیگر در مواجهه با چنین

اخلاقی واقعی و غیر قابل حل، این‌گونه توصیف می‌نماید: یک نگرهبان جلوی سوفیا را می‌گیرد و به او می‌گوید یکی از فرزندان مجاز است که زنده بماند و دیگری کشته خواهد شد، اما این سوفیا است که باید انتخاب کند کدام فرزندش کشته شود. نگرهبان با افزودن شرطی انتخاب را برای سوفیا مشکل‌تر می‌سازد، اگر او هیچ‌یک از فرزندان را انتخاب نکند هردو کشته خواهند شد. با افزوده شدن این شرط، اودلیل اخلاقی قوی و الزام‌آوری برای نجات یکی از دو فرزند دختر یا پسرش دارد، اما ظاهراً نجات هر یک از فرزندان در نظر او هم‌سنگ و متساوی‌الاطراف است و هر کدام را انتخاب کند به مرگ دیگری فرمان داده است. (Styron, 1980)

وضعیتی، راست‌گویی را رعایت نمی‌کنند و اطلاعات نادرست به مأموران گزینش می‌دهند و در نتیجه، ما با بیان درست همه جزئیات، در مورد فرد مورد گزینش، فرصت استخدام را از او سلب کرده‌ایم در این فرض، آیا باز هم باید به اصل راست‌گویی وفادار بود؟! اگر در بعضی مواقع، راست نگفتن جایز است، راه‌حل دیگر این است که، اصل راست‌گویی را تخصیص زده و موارد جواز دروغ‌گویی یا راست‌نگویی را استثناء کنیم. در این صورت، اصل راست‌گویی من چنین خواهد شد: «راست بگو، مگر آن‌که این امر موجب بی‌عدالتی یا سوءاستفاده شود.»

استثنا کردن تکالیف و تعدد مستثنیات، وظیفه‌گرایی «قاعده‌نگر» را به وظیفه‌گرایی «وضعیت‌نگر» نزدیک و بلکه اساس وظیفه‌گرایی را به چالش می‌کشد و غایت‌گرایی را موجه‌تر می‌نماید. زیرا، از یک‌سو کلیت و اطلاق بسیاری از احکام اخلاقی مورد تردید قرار می‌گیرد و از سوی دیگر، موارد استثناء با توجه به اهداف تعیین و توجیه می‌شوند و این به معنای اقرار به غایت‌گرایی اخلاقی است.

توجیه استثنائات اخلاقی و نقد آن

همان‌طور که گفته شد، یکی دیگر از روش‌های متداول در مکاتب اخلاقی برای حل تعارضات اخلاقی، تخصیص و استثناء زدن بر احکام کلی و عام اخلاقی است. ولی این روش چند اشکال دارد که از نظر ساختاری شبیه اشکالات قبلی است.

اولین اشکال این است که، این شیوه بیش از آن‌که نشان دهد چگونه ممکن است تعارضات رفع شوند، نشان می‌دهد که از اول، هرگز تعارضی وجود نداشته است. تنها به لحاظ اینکه، اصل مورد نظر ما به اندازه‌ی کافی تخصیص نیافته بود، به نظر می‌رسید که تعارض وجود دارد.

دوم آنکه؛ تصویر این تبیین از اصل کاملاً بسط یافته، معقول و عملی نیست. به همان نسبت که شرایط زندگی پیچیده‌تر می‌شود، اصول ساده اولیه ما نیز تحت تأثیر مؤلفه‌های گوناگون، در معرض نقض قرار می‌گیرد و بر تعداد تبصره‌ها و موارد استثناء افزوده خواهد شد. این امر، بیش از آن‌که مفید بوده و راهنمای انسان در عمل باشد، گسترده، مفصل و ناکارآمد است. (مک ناوتن، بی‌تا: ۲۷۸)

سوم آنکه؛ این امر، یعنی؛ استثناء زدن، ظاهراً حد و مرزی نمی‌شناسد و معلوم نیست تا کجا باید قواعد را استثناء زد! با افزوده شدن موارد استثناء، ما به قواعد جدیدی دست می‌یابیم و قواعد اخلاقی نخستین ما مانند مَشکی می‌ماند که از هر طرف تیر خورده و رفته رفته، تمام آب آن خالی شده است. در این صورت ادعای کلیت و اطلاق آنها، موجه نمی‌نماید!

در پاسخ به انتقاد اخیر، گفته شده: اگر همه‌ی قیود آشکار و پنهان موضوع را که اصالتاً و ذاتاً حکم از آن است بشناسیم، آن حکم ثابت، همیشگی و مطلق است و هیچ استثنایی ندارد و آن یک عنوان انتزاعی است

که در هر جا و در هر زمانی تحقق یابد، حکمش را خواهد داشت. (مصباح ۱۳۸۲: ۱۶۲ - ۱۶۶) از این‌رو، استثناء بردار شدن این احکام، به دلیل مجمل بودن موضوع آنهاست، نه استثناء‌پذیر بودن واقعی آنها. این پاسخ و توجیه، از جهاتی مورد مناقشه قرار گرفته است: نخست آنکه؛ «بر وفق این پاسخ، حکم یک موضوع مجمل قبل از تبیین مشخص نیست، لذا نمی‌توان حکم به قبح دروغگویی و حسن راستگویی کرد. هم‌چنین نمی‌توان گفت تواضع بد است یا خوب، باید منتظر ماند تا جمیع قیود لازم گرد آیند و تعریف کامل آن به دست آید تا بتوانیم در باره‌ی حسن و قبحش حکم کنیم و این عین معطل نهادن و از اثر انداختن علم اخلاق است. معلوم نیست، کی می‌توان اطمینان یافت، جمیع قیود لازم کشف شده‌اند و نوبت به داوری اخلاقی رسیده است؟ و اصلاً راه و روش رسیدن به آن شروط و قیود کدام است؟ تجربی؟ عقلی؟ ... دادن تعریف جامع و مانع هیچ‌جا، فرمول و روش معینی نداشته و کشف حد تام، همه‌جا محال یا نزدیک محال بوده است». (سروش، ۱۳۸۴: ۱۴)

«از آن‌جا که هیچ‌گاه، هیچ‌کس، سازگاری جمیع فضایل اخلاقی را منطقیاً به ثبوت نرسانده‌است، کار دشوار، بلکه محال کسانی که می‌خواهند تعریف جامع و مانع از مفاهیم اخلاقی ارائه نمایند این است که هر فضیلت را چنان تعریف کنند که با جمیع فضایل دیگر سازگار افتد، به نحوی که در هر فضیلت جمیع فضایل دیگر منظور شده باشد. و چون نمی‌توان مدعی شد که همه فضایل و ردایلی کشف شده‌اند، کشف حدتام هیچ مفهومی (و لاجرم حکم به حسن و قبح آنها) ممکن و معقول نیست». (همان: ۱۵)

چهار. تفکیک میان تکالیف واقعی و ظاهری

تا اینجا ملاحظه کردیم که نظریات اخلاقی، در مواجهه با مسئله تعارض اخلاقی، با وفاداری به اصول مطلق و کلی، نمی‌توانند تصویری قانع‌کننده از سرشت تعارضات اخلاقی ارائه کنند و راه‌حلی موجه برای این‌گونه مسائل پیشنهاد دهند.

برداشت دیگری که از ماهیت تعارضات اخلاقی صورت گرفته، دیدگاه «راس»^۱ است. راس که یک وظیفه‌گرای قاعده‌نگر است، بین وظایف ظاهری، در نگاه اول،^۲ و تکالیف واقعی،^۳ فرق می‌نهد. (Ross, 1930) آنچه در مقام عمل درست یا الزامی است، همان است که در یک موقعیت خاص باید انجام دهیم. (فرانکنا، ۱۳۸۳: ۶۹) فاعل وظیفه دارد، در وضعیت خاص عملی را انجام دهد، به شرط آن‌که،

1. Ross, W.D.
2. At first sight.
3. Actual duty.

اصل اخلاقی که به آن عمل، امر یا نهی می‌کند اعمال شود.^۱ اگر در وضعیتی باشم که در آنجا تنها یک اصل اخلاقی حاکم است، در آن صورت وظیفه واقعی من را همان اصل مشخص خواهد کرد. به تعبیر دیگر در جایی که من تنها یک وظیفه ظاهری دارم آن وظیفه ظاهری، وظیفه واقعی من نیز هست. ولی در مواردی که چند وظیفه ظاهری متعارض داشته باشم، هیچ مجموعه از قواعدی نیست که با آنها وظیفه واقعی‌ام را تشخیص دهم. در این گونه موارد باید همه جوانب امر را بررسی کنم تا مشخص کنم کدام وظیفه ظاهری در این شرایط مهم‌تر است و وزن اخلاقی بیشتری دارد. تصمیم‌گیری درباره این که در موارد تعارض اخلاقی چه باید کرد، موضوع قضاوتی است که درباره آن نمی‌توان حکم کلی کرد و روشی مکانیکی به دست داد تا هر کس بتواند آن را اعمال کند. من بر خلاف شیوه‌های پیشین نمی‌کوشم جایگاه وظیفه خودم را در فهرست اولویت‌ها مشخص کنم و به این سؤال، یک‌بار برای همیشه پاسخ دهم. زیرا، بر اساس نظر «راس»، هیچ‌گونه نظم الفبایی^۲ میان وظایف ظاهری (در نگاه اول) وجود ندارد و این فهرست مفتوح^۳ است. (دباغ، ۱۳۸۸: ۱۱۲) همچنین نمی‌کوشم، قاعده‌ای در مورد استثناهای مجاز آن اصل وضع کنم. زیرا، برای هر مورد جدید باید براساس واقعیات خاص مربوط به آن قضاوت شود. در صورت تعارض، این تسلط و اشراف من بر مجموعه اصول اخلاقی است که به من کمک می‌کند. توسل به اصول اخلاقی نمی‌تواند کمکی به حل آن تعارض خاص نماید، در اینجا من به خود وابسته‌ام. (مک ناوتن، ۱۳۸۳: ۲۷۸) برای رسیدن به داوری اخلاقی موجه در هر مورد باید از شهود^۴ خویش مدد بگیریم. شهودی که نمی‌توان نتیجه آن را در سیاق‌های دیگر تعمیم داد. (دباغ، ۱۳۸۸: ۱۱۴) چرا که، وزن و اهمیت اخلاقی یک خصوصیت اخلاقی از سیاقی به سیاق دیگر فرق می‌کند. این امر بستگی دارد به سایر خصوصیات اخلاقی مربوطی که در سیاق مورد نظر مشارکت دارند.^۵

بنابراین وظیفه ظاهری و ابتدایی فرد در مواجهه با مأموران گزینش این است که، راست بگوید. چون اصل اخلاقی راست‌گویی آن را ایجاب می‌نماید. اما در وضعیتی که به دلیل چند وجهی بودن موضوع، بیش از یک اصل اخلاقی اعمال می‌شود، بیش از یک وظیفه ظاهری وجود دارد که در صورت تعارض، امکان انجام همه آنها نیست. در مثال مذکور، وظیفه ظاهری فرد علاوه بر راست‌گویی این است که اسرار و عیوب مردم را فاش نکند. ولی او نمی‌تواند به هر دو وظیفه وفادار باشد و هم راست بگوید و هم ستر

۱. برای تمیز تفاوت برداشت‌ها و تفاسیر متفاوتی که از نظر «راس» در مورد وظیفه در نظر اول صورت گرفته است، ر.ک: سروش دباغ، ۱۱۰ - ۱۰۹.

2. Lexical order.

3. Open-Ended.

4. Intuitive moral judgment.

۵. این دیدگاه، شباهت زیادی به نظریه اخلاق وضعیت دارد.

عیب کند و ناگزیر از نقض یکی از وظایف ظاهری خواهد بود.

برای فهم بهتر این دیدگاه، لازم است، تفاوت میان ارزش اخلاقی^۱ و وزن اخلاقی^۲ را در نظر راس توضیح داد.

برای روشن شدن تفاوت این دو، از تفکیک میان جرم و وزن در فیزیک نیوتونی بهره گیریم. مطابق این تفکیک، جرم یک گوی فلزی، خصوصیت ذاتی و ضروری آن است. بدین معنا که کاملاً به ساختمان درونی گوی فلزی و نحوه ترکیب اتم‌ها و ملکول‌های آن با یکدیگر بستگی دارد. اما این مطلب درباره وزن گوی صادق نیست. وزن گوی بستگی به میزان جاذبه‌ای دارد که از سیاقی به سیاق دیگر تغییر می‌کند. این مطلب در فیزیک به صورت معادله‌ی $w = m \times g$ ، که در آن w معادل وزن است و m معرف جرم و g ناظر به نیروی جاذبه است، نشان داده می‌شود. بر طبق این معادله وزن گوی فلزی با تغییر نیروی جاذبه تغییر می‌کند. اما در تمامی سیاق‌ها، میزان جرم گوی ثابت است. به همین ترتیب، ارزش اخلاقی یک خصوصیت اخلاقی مربوط و نحوه مشارکت آن در ارزیابی سیاق‌های مختلف، ثابت است حال آن که وزن اخلاقی آن می‌تواند از سیاقی به سیاق دیگر فرق کند. (همان: ۱۱۱)

نظریه اخلاقی راس برخلاف دو شیوه اولویت‌بندی و استثناءهای مجاز، به این فکر که عامل در صورت تعارض دو تکلیف، واقعاً دو تکلیف دارد که نمی‌تواند به هر دو عمل کند، معنای محصولی می‌بخشد. از این رو، گرچه عامل تنها می‌تواند یکی از وظایف را انجام دهد، از تکلیف بودن دیگری چیزی کاسته نمی‌شود. لذا ممکن است، با این که می‌داند تصمیمش درست است، از اینکه مجبور است یکی از تکالیفش را نقض کند واقعاً متأسف شود.^۳ بدین ترتیب، حتی پس از انتخاب و تصمیم‌گیری که وظیفه واقعی‌اش چیست، تکلیف مغلوب صرفاً لغو نمی‌شود، بلکه، سرشت و شکل آن، به تکلیف دیگری که آن را «تکلیف جبران کافی»^۴ می‌نامد، تبدیل می‌شود.

فرض کنید، شما به فرزندتان قول داده‌اید که در موعد خاصی او را به تفریح ببرید، اما درست، قبل از موعد، به یاد می‌آورید که در همان وقت، جلسه مهم و از پیش تنظیم‌شده‌ای، تشکیل می‌شود و حضور شما در آن ضروری است. واضح است که شما نمی‌توانید به هر دو تکلیف عمل کنید. اگر شرکت در آن جلسه، از بردن فرزندتان به تفریح مهم‌تر باشد و از این جهت، نتوانید به وعده داده شده به فرزندتان عمل کنید، تکلیف شما نسبت به فرزندتان لغو نشده بلکه، به تکلیف دیگری مبدل می‌شود. شما باید در اسرع وقت به او خبر دهید و شرایط را برای او توضیح دهید و از این که نمی‌توانید به وعده خود عمل کنید

1. Moral value.
2. Moral weight.
3. Regret.
4. Compensation.

عذرخواهی کنید و به شکل دیگری نارضایتی او را جبران کنید. مثلاً هنگام بازگشت به خانه، هدیه‌ای برای او بگیرید و در اولین فرصت، او را به تفریح ببرید.

ممکن است در همه موارد، جبران کامل یا دست‌کم، جبران کافی میسر نباشد که در این صورت، در نظر راس معنای احساس بقای تکلیف مغلوب^۱ و تأسف از این که در آن شرایط نتوانسته به آن تکلیف خاص عمل نماید، به شکل ملموس‌تری قابل ملاحظه است. در حالی که براساس هر دو برداشت پیشین (اولویت‌بندی و استثناء کردن)، چنین تأسفی معنای محصلی نداشت. زیرا آن دو برای این فکر که تکلیف مغلوب و عمل نشده هم‌چنان تکلیف است، جایی نمی‌گذارند. البته وحدت‌گرایان نباید چنین تأسفی را عقل‌پسند بدانند. زیرا، اگر تنها یک اصل اخلاقی وجود داشته باشد و مطابق آن عمل شود ممکن نیست، هیچ تکلیف عمل‌نشده‌ای باقی بماند. (مک ناوتن، ۱۳۸۳: ۲۸۱ - ۲۷۹)

با قدری تسامح، دیدگاه راس و تفکیک میان وظایف واقعی و ظاهری و تفاوت وزن تکالیف ظاهری را، می‌توان زیر مجموعه روش پیشین، یعنی طبقه‌بندی تکالیف قرار داد.

پنج. ترکیب دو استراتژی وظیفه‌گرایانه و غایت‌گرایانه

همان‌طور که، برخی از فیلسوفان اخلاق متذکر شده‌اند، بیش از بررسی روش‌های حل تعارض، باید به تمایز یا ترکیب دو استراتژی وظیفه‌گرایانه و غایت‌گرایانه در مواجهه با تعارضات اخلاقی، توجه داشت. در روی آورد غایت‌گرایانه و وحدت‌گرا، برای حل تعارضات اخلاقی، بر پیامدهای عملی آنچه برمی‌گزینیم، تأکید و تمرکز می‌شود. ولی در روی آورد وظیفه‌گرایانه که اغلب کثرت‌گرا است، به خود عمل توجه شده و هر تکلیفی مقتضای خاص خود را دارد که حکایت از ارزشی واقعی و متمایز از سایر ارزش‌ها می‌کند. در روی آورد ترکیبی، هم به خود عمل، و هم به نتایج آن توجه می‌شود.

پرسش اصلی در این زمینه این است که، با فرض این که دو استراتژی وظیفه‌گرایانه و غایت‌گرایانه در حوزه نظر و تئوری از یکدیگر متمایز باشند، آیا جداسازی این دو، در عمل ممکن و مطلوب است؟ و آیا یک وظیفه‌گرا، در مقام تشخیص و تعیین تکالیف، می‌تواند بر آثار و نتایج کوتاه‌مدت و درازمدت آن چشم بپوشد؟ (White 1993: 83)

پاسخ کانت، به این پرسش مثبت است. او بر این باور است که تکالیف اخلاقی همیشه و در همه موارد، برای همگان ثابت است و هیچ استثنایی نمی‌پذیرند. بر این اساس، اگر راست‌گویی به قیمت جان هزاران انسان بی‌گناه تمام شود، باز هم کاری نیکوست و تکلیف ما آن است که از آن تخلف نوزیم. ولی

1. Moral residue.

این پاسخ نمی‌تواند همه عقلا را راضی کند، بلکه همه انسان‌ها، راست‌گویی در چنین مواردی را تقبیح می‌کنند. از این‌رو، یکی از اشکالاتی که بر نظریه اخلاقی او وارد شده است، همین افراط در مطلق‌گرایی است. (مصباح، ۱۳۸۷: ۲۹۵)

ممکن است از خود بپرسیم چرا کانت تا این اندازه مطلق‌گرا و انعطاف‌ناپذیر است؟ ولی کانت برای این وظیفه‌گرایی مطلق خود دلیل دارد. دلیل عمده او این است که غایت و نتایج امور از عهده دانش محدود بشر خارج است. شما هراندازه زیرک و آگاه باشید نمی‌توانید همه تأثیرات دور و نزدیک کاری را که می‌کنید ارزیابی نمایید و مطمئن شوید تصمیمی که می‌گیرید خوشبختی و سعادت شما را تأمین می‌نماید. پس هیچ مصلحتی بهتر و بالاتر از انجام تکلیف نیست. بنابراین گرچه در برخی موارد، ممکن است، انجام وظیفه، کاری عاقلانه به نظر نرسد، مثل راست‌گویی که به قتل هزاران نفر بینجامد، اما این در صورتی است که بشود به همه ابعاد و آثار این کار احاطه داشت و آن‌گاه مدعی شد این کار عاقلانه و درست نیست! ولی روشن است که چنین احاطه علمی برای بشر غیرقابل دسترسی است. درواقع، از نظر کانت، دروغ مصلحت‌آمیز تأثیرات مخرب ناشناخته‌ای در خوشبختی بشر دارد و آنان که می‌پندارند، چنین دروغی جایز یا مفید است افرادی سطحی‌نگر و کوتاه بینند. به بیان خود کانت: «اگر هیچ‌گاه نتوانیم به‌طور قطع و یقین بدانیم نتایج اعمالمان چه خواهد شد، آن‌گاه در صورتی که تحصیل سعادت یگانه کار درست باشد، هرگز نمی‌توانیم بدانیم که چه کاری درست است و ما را به سعادت می‌رساند. به هر تقدیر، با این که سعادت از مقومات کار نیک است ولی خیر بدون قید و شرط نیست. دیگر مقوم خیر اعلی و یگانه چیزی که بی‌هیچ قید و شرطی خیر است، اراده خیر است.» (هولمز، ۱۳۸۵: ۲۳۳)

«توماس وایت»، تفکیک و تمایز دو استراتژی وظیفه‌گرایی و غایت‌گرایی را مطلوب نمی‌داند و برای حل معضلات و تعارضات اخلاقی، ترکیب آن دو را پیشنهاد می‌نماید و برای تحصیل این هدف، برداشتن سه گام را لازم می‌داند: (White 1993: 83)

۱. تحلیل نتایج و پیامدها

گام نخست آن‌که، هرگاه انسان در برابر چند گزینه قرار گیرد و چند اقدام عملی برای او ممکن باشد، برای تحلیل پیامدهای آن باید به موارد زیر توجه داشته باشد.

- آنچه انجام می‌دهد، به نفع چه کسی تمام می‌شود؟ یا به چه کسی کمک می‌کند؟

- از تصمیم و اقدام او چه کس یا کسانی زیان می‌بینند؟

1. Analyze.

- از چه نوع سود و زبانی سخن می‌گوییم؟ کمی یا کیفی؟ معلوم است که ملاحظه سود و زیان کیفی مقدم است.

- چگونه پیامدهای درازمدت و کوتاه‌مدت یک فعل سنجیده می‌شود؟

۲. تحلیل عمل

در گام دوم، همه گزینه‌های عملی را از منظری دیگر ملاحظه می‌نماییم و خود اعمال و اقداماتی که می‌توانیم انجام دهیم، فارغ از نتایج و پیامدهای آن، مورد ارزیابی اخلاقی قرار می‌دهیم. در این مرحله نسبت اعمال و اقدامات ممکن با ارزش‌های اخلاقی، همچون؛ امانت‌داری، عدالت، برابری، رعایت حرمت و حقوق دیگران و به‌ویژه حقوق اقشار آسیب‌پذیر، مورد توجه قرار گرفته تا معلوم شود کدام‌یک از گزینه‌های ممکن با این اصول و ارزش‌ها معارض است؟ اگر تعارضی وجود دارد آیا اصلی وجود دارد که از دیگر مهم‌تر باشد؟

۳. تصمیم‌گیری^۱

اکنون با ملاحظه ابعاد و جوانب هر دو تحلیل، مناسب‌ترین تصمیم را می‌توان اتخاذ کرد. (Ibid)

نتیجه

۱. به رسمیت شناختن دوره‌های اخلاقی و پیشنهاد روش‌هایی برای حل آنها، نشانه اخباری نبودن مفاد گزاره‌های اخلاقی است و اعتقاد به اطلاق و کلیت احکام اخلاقی را به چالش می‌کشد.
۲. تعارض تکالیف اخلاقی با احکام شرعی، تنها برای نظام‌های اخلاقی عقل‌مدار یک مسأله جدی است.
۳. تعارض میان وظیفه قانونی با تکلیف اخلاقی، از طریق جانب‌داری از یک‌طرف یا اولویت‌بندی میان تکالیف، رفع می‌گردد. این امر، بستگی به اهمیت موضوع، عظمت آن و میزان مقبولیت قانون در نظر عامل و مکتب اخلاقی او دارد.
۴. فیلسوفان اخلاق با ظاهری نشان دادن برخی از تعارضات اخلاقی، با الهام از تعلیمات علم منطق، روش‌های زیر را برای «رفع» تعارض پیشنهاد نمودند.
 - انکار انحصار انتخاب بین دو گزینه؛
 - اصلاح برداشت خود از وظایف؛
 - مواجهه فعال و خلاق برای جستجوی راه‌حل‌های دیگر؛

1. Make a decision.

- تصرف در تکالیف اخلاقی عامل از طریق مصالحه و تراضی یا تلافی و جبران؛
 - معلق نهادن تکلیف به امید تغییر اوضاع؛
 - جانب‌داری از یک‌طرف؛
 - جمع و ائتلاف تکالیف.
۵. فیلسوفان اخلاق، برای «حل» تعارضات واقعی و سازگار نشان دادن نظام اخلاقی به روش‌های زیر توجه نمودند:
- اولویت‌بندی میان ارزش‌ها و تکالیف اخلاقی؛
 - طبقه‌بندی و سطح‌بندی ارزش‌ها و احکام اخلاقی؛
 - تفکیک میان تکالیف ظاهری و واقعی (دیدگاه راس)
 - استثناء زدن با فرض کثرت ارزش‌ها؛
 - ترکیب دو روی‌آورد وظیفه‌شناسانه و غایت‌انگارانه.
۶. اولویت‌بندی میان ارزش‌ها و تکالیف اخلاقی با دو مشکل اساسی مواجه است:
- نخست آن‌که؛ ترتیب چنین نظامی از ارزش‌ها و تکالیف که در همه موارد بتوان گفت، کدام یک از دو اصل مهم‌تر از دیگری است، پاسخ کلی ندارد.
 - دوم آنکه؛ در این شیوه امکان تعارض به طور کلی منتفی است.
۷. رتبه‌بندی ارزش‌ها و تحویل آنها به یک ارزش بنیادی، امکان تعارض را به کلی منتفی نمی‌کند. بحث اصلی این است که آیا ارزش‌های اخلاقی که توجیه‌کننده الزامات و تکالیف اخلاقی‌اند، قابل‌مقایسه و درجه‌بندی هستند یا نه؟
۸. استثناء زدن چند اشکال دارد:
- نخست آنکه، این شیوه بیش از آنکه نشان دهد چگونه ممکن است تعارضات رفع شوند، نشان می‌دهد که از اول، هرگز تعارضی وجود نداشته است.
 - دوم آنکه؛ استثناء زدن، ظاهراً حد و مرزی نمی‌شناسد! این امر، بیش از آنکه مفید بوده و راهنمای عمل باشد، گسترده و ناکارآمد است.
۹. راه‌حل پیشنهادی «راس» برای حل تعارضات اخلاقی، یعنی: تفکیک میان وظایف ظاهری (در نگاه نخست) با وظایف واقعی، محاسن و ابهاماتی دارد:
- در مواردی که چند وظیفه ظاهری متعارض شوند، هیچ روشی برای تشخیص وظیفه واقعی وجود ندارد.
 - تصمیم‌گیری و تشخیص این‌که کدام وظیفه ظاهری مهم‌تر است و «وزن اخلاقی» بیشتری دارد،

بستگی به میزان احاطه، آگاهی و شهود اخلاقی عامل دارد، شهودی که نمی‌توان نتیجه آن را در سیاق‌های دیگر تعمیم داد.

- حسن این روش آن است که، حتی پس از انتخاب و تصمیم‌گیری که وظیفه واقعی چیست، تکلیف مغلوب صرفاً لغو نمی‌شود، بلکه، سرشت و شکل آن، به تکلیف دیگری که آن را «تکلیف جبران کافی» می‌نامد، تبدیل می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. امید، مسعود، ۱۳۸۸، *فلسفه اخلاق در ایران معاصر*، تهران، علم.
۲. بهرامی، محسن و قراملکی، ۱۳۹۱، «تحلیل مفهومی تعارضات اخلاقی»، *اخلاق و تاریخ پرششگر*، دوره ۵، ش ۲، ص ۴۴ - ۳۲.
۳. _____، ۱۳۹۳، «ویژگی‌های تعارضات اخلاقی واقعی»، *پژوهشنامه اخلاق*، ش ۲۳، ص ۵۲ - ۳۹.
۴. خوانساری، محمد، ۱۳۸۱، *منطق صوری*، تهران، آگاه.
۵. دباغ، سروش، ۱۳۸۸، *عام و خاص در اخلاق*، تهران، هرمس.
۶. رایینسون، دیو، و کرسی گارت، ۱۳۷۸، *اخلاق: قدم اول*، ترجمه علی اکبر عبدل‌آبادی، تهران، شیرازه.
۷. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۴، *اخلاق خدایان*، تهران، طرح نو، چ ۶.
۸. شهابی، محمود، ۱۳۶۴، *رهبر خرد*، تهران، کتاب‌فروشی خیام، چ ۷.
۹. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۶۲ *تفسیرالمیزان*، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، ج ۱۲، قم، دار العلم، چ ۳.
۱۰. _____، بی‌تا، *تفسیرالمیزان*، ترجمه محمدعلی گرامی قمی، ج ۱۰، قم، دار العلم، چ ۲.
۱۱. فرامرز قراملکی، احد، ۱۳۸۳، *اخلاق حرفه‌ای*، قم، مجنون، چ ۳.
۱۲. فرانکنا، ویلیام، ۱۳۸۳، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه.
۱۳. مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۲، *فلسفه اخلاق*، تهران، امیرکبیر / چاپ و نشر بین‌الملل.
۱۴. _____، ۱۳۸۷، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی غرب*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چ ۲.
۱۵. مک ناوتن، دیوید، ۱۳۸۳، *نگاه اخلاقی*، ترجمه حسن میان‌داری، تهران، سمت.
۱۶. هوسمر، ال. تی، ۱۳۷۷، *اخلاق در مدیریت*، ترجمه سید محمد اعرابی و داوود ایزدی، تهران، دفتر نشر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۷. هولمز، رابرت ال، ۱۳۸۵، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس، چ ۳.

18. Day, J. P., 1992, *More on moral dilemmas*, Philosophy, 67 (261): 399 - 406.
19. Follet, Mary Parker, 1941, *Costructive conflict, dynamic administration*, In The collected papers of Mary Parker Follet, eds, H. Metcalf and L.Urwick, London: Management Publication Trust.
20. <https://www.enotes.com/topics/antigone.>: Quoted in [https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D9%86%D8%AA%DB%8C%DA%AF%D9%88%D9%86%D9%87_\(%D8%B3%D9%88%D9%81%D9%88%DA%A9%D9%84\)](https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A2%D9%86%D8%AA%DB%8C%DA%AF%D9%88%D9%86%D9%87_(%D8%B3%D9%88%D9%81%D9%88%DA%A9%D9%84)).
21. McConnell, Terrance. 2006, *Moral Dilemmas*. In Stanford of Encyclopedia of Philosophy.
22. Ross, W. D, 1930, *The right and the good*, Oxford: Oxford Univ, Press.
23. White Thomas I., 1993, *Resolving an Ethical Dilemma*.
www.ethicsinandbusiness.org (accessed 2/5/2009).